

روزنامه

شماره ۴/۱

یکشنبه؛ ۲۸ تیر ۱۴۰۵؛ ۱۹ ژوئیه ۲۰۲۶

تورم واژگانی / محمدرضا کریمی

تورم واژگانی، نشانه‌ای است بر سردرگمی. شتاب دسترس‌پذیری منابع در دوران حاضر، امکان توسل افراد به واژگان بسیاری را فراهم ساخته است. وضعیتی که به نوبه‌ی خود می‌تواند پیش رونده باشد؛ اما آن‌چه شاهدیم، کولاژ ناهم‌گون واژگان است. فرد واژه‌ای را یافته، به هر دلیلی مورد پسندش واقع شده و بدون این که مفهوم آن را بداند، در صدر و ذیل مجالس بلغور می‌کند. پاسخ «جنگ چرا روی داد؟»، «جنایت جنگی چیست؟»، «چرا فلان دولت سیاست ریاضت اقتصادی پیشه کرده؟» و بسیاری از پرسش‌های این چنینی، با سلسله واژگان از پیش مشخص شده‌ای که لزوماً ارتباطی با پرسش‌ها ندارند، داده می‌شوند. چنین روندی موجب حجم گرفتن واژگان، به نحوی بادکنکی می‌شود. پوسته‌ای نازک، فاقد محتوا که با هر جریانی به این سو و آن سو می‌رود، بدون این که خود بداند. روندی که در برابر پروردن مفهومی واژگان ایستاده و راه را بر آگاهی می‌بندد.

در سری اخیر حملات آمریکا به ایران، مانند حملات سری پیش، شاهد «نقض حقوق بشردوستانه» و حتا فراتر از آن، «جنایت جنگی» هستیم. «کشتار عمدی غیرنظامیان» و «حمله‌ی عمدی به اهداف غیرنظامی» از مصادیق بارز جنایت جنگی هستند. فرقی نمی‌کند، برای نمونه، هم حمله‌ی آمریکا به پل‌های گریوه و کهورستان و هم حمله‌ی جمهوری اسلامی به کشتی‌های مومباسا و البهیه، مصادیق جنایت جنگی هستند. در «ماده ۵۲ پروتکل الحاقی اول ۱۹۷۷ به کنوانسیون‌های ژنو» اموال غیرنظامی، ممنوعیت حمله به آن‌ها و حتا ممنوعیت حمله به آن‌ها در صورت تردید پیرامون کاربری نظامیشان، به ترتیب در بندهای ۱، ۲ و ۳ لحاظ شده است. ماده‌ای حقوقی که برآمده از مناسبات قانون‌گذاری دولت‌ها به عنوان نمایندگان بخش‌های مختلف سرمایه‌داری جهانی‌اند. طبیعتاً چنین مواد قانونی، بیشینه نیستند و حتا ایراداتی هم دارند؛ اما به عنوان قوانینی کمینه و پذیرفته شده توسط همان دول، قابل استناد هستند. قوانینی که در فلسطین، عراق، افغانستان، بالکان، سودان، سوریه و شاید بتوان گفت در تمامی جنگ‌ها، همواره نقض شده‌اند. تا آن حد که موهوماتی چون «منافع ملی» توجیه‌گر چنان نقض‌های مکرری بوده است. سنخی از تورم واژگانی که با جستی در پایه‌های مادیش، می‌توان آن را «منافع طبقه‌ی غالب» خواند.

مخالفتان این وضعیت کجا ایستاده‌اند؟ مخالفان هستند. با پذیرش این که بسیاری طرز تلقی کودتاوارانه‌ای از سیاست داشته و همواره پروانه‌وار به گرد مظاهر قدرت چرخیده و سرانجام خواهند سوخت، از انصاف به دور است اگر گفته شود همگی یا بیشینه‌شان دست بر گردن سرکوب‌گران انداخته‌اند؛ چرا که چنان پنداره‌ای از منزله‌نگاری خویشتن ناشی می‌شود. گویا همواره شر است که توان نابودی دارد و فرد منزله‌طلب، بدون نشان دادن نقشش (نشان دادن با داستان‌سازی و گفتن از نقشی که نداشته در تقابل است) در مناسبات پیرامونی، یا قربانی بوده یا پیش‌تازی که دیگران به خطا رفته و راست‌روانه راه خود را حفظ کرده است. می‌توان گفت که تورم واژگانی نمایان‌گر بلایی است که بسیاری از مخالفان جنگ و به ویژه منزله‌طلبان بدان گرفتار شده‌اند. بلایی که از بی‌کنشی و ناتوانی در شناخت پیرامون و نسبت‌های حقیقتاً موجود ناشی شده و افراد را سرگرم متورم‌سازی واژگان ساخته است. تا آن اندازه که خود نیز نمی‌دانند چه می‌گویند و گاه پیش آمده که در کولاژ پنداره‌های خود نیز دچار تناقض شده‌اند. برای نمونه، امر «آ» را روزی پیش‌نیاز و روزی دیگر، غایت وضعیت «ب» دانسته‌اند. تناقضی که برآمده از سردرگمی/استیصالشان در شناخت است.



در حمایت از اعتصاب زندانیان قزل‌حصار

اعتصاب غذای زندانیان واحد دو قزل‌حصار، اقدام جمعی کاملاً انسانی‌ای علیه حق خودخوانده‌ی دولت برای کشتن انسان‌هاست. بنا بر گزارش هرا، این اعتراض از ۲۲ تیر ۱۴۰۵، پس از انتقال شش زندانی محکوم به اعدام در پرونده‌های مرتبط با مواد مخدر به سلول انفرادی آغاز شد. زندانیان از دریافت جیره غذایی خودداری کردند و اعتراضشان به تحصن در سالن بند و نمایش دست‌نوشته‌های «نه به اعدام» گسترش یافته که تصاویری از آن در شبکه‌های اجتماعی پخش شده است. سازمان حقوق بشر ایران نیز گزارش داده که مطالبه‌ی اعتصاب کنندگان، لغو اعدام در پرونده‌های مواد مخدر بوده و آنان در پیام خود، فقر و محرومیت را از زمینه‌های ورودشان به فعالیت‌های غیرقانونی دانسته‌اند.

از نقاط محوری این اعتراض، این پرسش است که «آیا حکومتی که فردی را بازداشت کرده، مجاز است آخرین امکان تجدیدنظر و جبران خطا را نیز از او بگیرد؟» فرد زندانی دیگر تهدید فوری برای جامعه نیست و زیر کنترل نهادهای امنیتی و قضایی قرار دارد. بنابراین، اعدامش نه به عنوان اقدامی برای دفع خطر، بلکه به منظور نمایش قدرتی که می‌خواهد اختیار نهایی بر زندگی و مرگ را در دست داشته باشد، انجام می‌گیرد.

در ساختار موجود، حتا مجازات مرگ نیز به طور برابر توزیع نمی‌شود! بیش‌ترین قربانیان آن از میان فرودستان، مهاجران، حاشیه‌نشینان و کسانی هستند که به وکیل و دفاع برابر دسترسی ندارند. در پرونده‌های مواد مخدر، بسیاری از محکومان از دل فقر، بی‌کاری، بدهی و نبود فرصت‌های اجتماعی وارد شبکه‌هایی شده‌اند که سود اصلی آن‌ها نصیب سازمان‌دهندگان بزرگ می‌شود. دستگاه مجازات، به‌جای پاسخ‌گو کردن ساختارهایی که فقر و آسیب اجتماعی تولید می‌کنند، ضعیف‌ترین حلقه‌ها را حذف کرده و این حذف را به نام عدالت عرضه می‌کند.

این خطر در شرایط جنگی و امنیتی کنونی شدیدتر شده است. جنگ به حکومت امکان داده فضای عمومی را با ترس و کنترل‌های امنیتی اشباع کرده و هر مخالفتی را به خیانت، هم‌کاری با دشمن یا اخلاف در امنیت ملی نسبت دهد. حکومت در حال حاضر اعدام را به عنوان ابزاری برای ایجاد رعب و نمایش کنترل سیاسی نیز به کار گرفته است. جنگ و یله شدن طرفداران حکومت در خیابان‌ها، توجه افکار عمومی را منحرف کرده و حتا موجب جذب موافقانی برای اعدام نیز شده است.

حمایت از اعتصاب قزل‌حصار به معنای انکار جرم یا نادیده گرفتن رنج قربانیان نیست. جامعه حق دارد از خود در برابر خشونت محافظت کند؛ اما نقش ساختارهای جامعه در پدیداری جرم و ناسازی بودن اعدام نیز باید در نظر گرفته شود. مجازات می‌تواند بازدارنده و قابل بازبینی باشد، بی‌آنکه حق حیات را سلب کند؛ در حالی که اعدام، هر گونه خطای قضایی را به فاجعه‌ای جبران‌ناپذیر تبدیل خواهد کرد.

زبان رسمی نیز مستمراً خشونت اعدام را پنهان کرده است. عبارت‌هایی مانند «اجرای حکم»، «انتقال به انفرادی» یا «اعمال مجازات» واقعیت را اداری و بی‌طرف جلوه می‌دهند. پشت این واژه‌ها، انسانی قرار دارد که ساعت مرگش تعیین شده، از دیگران جدا شده و در انتظار «کشته شدن» است. اعتصاب کنونی زندانیان، این پرده‌ی زبانی را کنار زده است. اعتراض قزل‌حصار فراتر از نجات هم‌بندان محکوم به اعدامشان، پیش کشیدن این مساله است که هیچ کدام از ما به عنوان افراد جامعه، چنان حقی را به دولت تفویض نکرده‌ایم و حتا اگر بر اساس منافع اقلیتی مستقر در قدرت، چنان اقدامی در حال انجام باشد، در برابر آن ایستاده‌ایم. حمایت از این اعتصاب، دفاع از این اصل است که نباید قتل برنامه‌ریزی شده به عالی‌ترین شکل عدالت معرفی شود.

بازگشت طرح قدیمی فشار نفتی بر ایران با تصرف خارک به میز سیاست آمریکا

بحث تصرف جزیره خارک در واشنگتن، برخلاف ظاهر تهدیدهای کنونی، طرحی تازه نیست. اسناد دولتی جیمی کارتر نشان می‌دهند که مشاوران امنیتی آمریکا در جریان بحران گروگان‌گیری سفارت آمریکا نیز بستن یا اشغال این پایانه نفتی را برای فشار بر تهران پیشنهاد کرده بودند؛ گزینه‌ای که به دلیل خطر تبدیل بحران به جنگی گسترده، اجرا نشد.

نشریه‌ی ریسپانسبیل استیت‌کرفت^۱ ضمن تحلیلی تاریخی نوشته که طرح استفاده از جزیره خارک به عنوان اهرم فشار بر ایران، نزدیک به نیم قرن سابقه دارد. خارک در شمال خلیج فارس، یکی از مهم‌ترین مراکز انتقال و صدور نفت ایران است و اهمیت آن تنها از موقعیت جغرافیایی جزیره ناشی نمی‌شود. کنترل آن می‌تواند به معنای مداخله‌ی مستقیم در جریان درآمد نفتی و تأثیرگذاری بر یکی از پایه‌های مادی قدرت دولت ایران باشد.

طرح تصرف خارک بار دیگر پس از اظهارات فرانک مک‌نزی، فرمانده پیشین فرماندهی مرکزی ارتش آمریکا، مطرح شد. مک‌نزی در مصاحبه‌ای در ۱۲ ژوئیه با شبکه‌ی سی‌بی‌اس گفت آمریکا توانایی بازکردن تنگه‌ی هرمز و تصرف جزیره خارک را دارد. او مدعی شد که در اختیار داشتن بخشی از خاک ایران می‌تواند در مذاکرات آینده به عنوان اهرم فشار در نظر گرفته شود.

مک‌نزی اکنون مقام دولتی ندارد. بنابراین سخنان او نه به معنای تصویب عملیات است و نه به تنهایی ثابت می‌کند که دولت آمریکا برنامه‌ی اجرایی مشخصی برای اشغال خارک دارد. اهمیت اظهارات او در این است که یک فرمانده سابق سنتکام، تصرف سرزمین ایران را گزینه‌ای قابل طرح در منازعه سیاسی و نظامی معرفی کرده است. این موضع نشان می‌دهد که اشغال خارک، دست‌کم در بخشی از محافل نظامی و امنیتی آمریکا، همچنان در محدوده‌ی گزینه‌های قابل تصور قرار دارد.

اسناد منتشر شده‌ی دولت آمریکا نشان می‌دهند که همین منطق در جریان بحران گروگان‌گیری سفارت آمریکا در تهران نیز مطرح شده بوده است. زینگیبو برژینسکی، مشاور امنیت ملی جیمی کارتر، طی یادداشتی در ۱۰ آوریل ۱۹۸۰ مجموعه‌ای از اقدامات مرحله‌ای علیه ایران را پیشنهاد داد. این اقدامات نظارت بر کشتی‌رانی، ایجاد اختلال در زیرساخت برق، مین‌گذاری بنادر، بستن جزیره خارک، اشغال جزایر تنب بزرگ و کوچک و بوموسی و در نهایت، حمله‌ی هوایی به اهداف اقتصادی را شامل می‌شد.

هدف اعلام شده‌ی این برنامه، افزایش تدریجی فشار بر جمهوری اسلامی برای آزادی گروگان‌ها بود. با این حال، فهرست اقدامات نشان می‌داد که فشار مرحله‌ای می‌توانست به سرعت از تحریم و محاصره فراتر رفته و به حمله‌ی مستقیم به قلمرو و زیرساخت اقتصادی ایران تبدیل شود.

خود برژینسکی نیز در همان سند به مخاطرات این راهبرد اذعان داشته بود. او احتمال می‌داد حمله‌ی خارجی، افکار عمومی ایران را حول حکومت متحد کرده، ناآرامی داخلی را تشدید نموده، به گسترش جنگ بینجامد و زمینه‌ی مداخله‌ی دیگر قدرت‌ها را فراهم آورد. بنابراین، حتی یکی از مدافعان اصلی اعمال فشار نظامی بر ایران نیز نمی‌توانست پی‌آمدهای اقدام پیشنهادی را محدود یا قابل کنترل بداند.

ریسپانسبیل استیت‌کرفت نتیجه گرفته که کارتر، با وجود فشار سیاسی بحران گروگان‌گیری و تأثیر آن بر موقعیت انتخاباتی،

طرح اشغال خارک و حمله‌ی گسترده‌تر به زیرساخت‌های ایران را نپذیرفت. دولت او عملیات «پنجه عقاب» را برای نجات گروگان‌ها تصویب کرد که در آوریل ۱۹۸۰ در صحرای طیس شکست خورد؛ اما از ورود به جنگی گسترده‌تر خودداری کرد.

با این تفاسیل، محدود ساختن این تصمیم به شخصیت محتاط کارتر، کافی نیست. اسناد پیش‌تر، از وجود یک کشمکش درون دولت آمریکا خبر می‌دهند. در یک سو، کسانی کنترل زیرساخت، محاصره و حمله نظامی را راهی برای وادار کردن تهران به عقب‌نشینی می‌دانستند و در مقابلشان، مقام‌هایی بودند که نسبت به پی‌آمدهای پیش‌بینی‌ناپذیر جنگ هشدار می‌دادند. بازگشت بحث خارک نشان می‌دهد که این اختلاف، در شرایط متفاوت کنونی نیز هنوز در سیاست آمریکا حضور دارد.

آمریکا با اعمال تحریم‌های نفتی چندین ساله، کوشیده از راه بانک‌ها، بیمه‌گران، خریداران و شرکت‌های کشتی‌رانی، جریان درآمد ایران را محدود کند. بررسی تصرف خارک، سنجش امکان بروز شکل نظامی و مستقیم‌تر همین سیاست است. تلاش برای کنترل فیزیکی نقطه‌ای که بخش مهمی از نفت ایران از آن عبور می‌کند.

این را نباید از نظر دور داشت که خارک پایانه‌ی صادراتی نفت است و ایران می‌تواند با متوقف ساختن تلمبه‌خانه‌ها، راه رسیدن نفت به آن جزیره را مسدود سازد. همچنین، حمله به خارک، حتا در صورت موفقیت اولیه، به احتمال زیاد صرفاً یک عملیات محدود دریایی باقی نخواهد ماند. توانایی ورود نظامی به جزیره نیز با امکان حفظ آن یکسان نیست. نیروهای اشغال‌گر باید در فاصله‌ای کوتاه از سواحل ایران و در معرض موشک‌ها، پهپادها و عملیات تلافی‌جویانه باقی بمانند. چنین وضعیتی، خارک را برای آمریکا، به‌جای «برگ مذاکره»، به موضعی دایما آسیب‌پذیر و تلفات‌پذیر، تبدیل می‌کند.

هر چند داستان‌پردازی‌های زیادی پیرامون ایدئولوژی شهادت و ویژگی‌های روانی رهبران جمهوری اسلامی در رسانه‌ها شکل گرفته که مقاله‌ی یاد شده نیز متاثر از آن بوده؛ اما واکنش حکومت ایران به تصرف خارک را باید با منافع مادی طبقه‌ی حاکم، حفظ درآمد نفتی، انسجام دستگاه نظامی، حاکمیت سرزمینی و واکنش اجتماعی ساکنان به مخاطره افتاده نسبت به حمله‌ی خارجی سنجید. تقلیل مقاومت احتمالی به فرهنگ یا روان‌شناسی، مناسبات واقعی قدرت را پنهان می‌کند.

چنین اقدامی می‌تواند صادرات نفت، کشتی‌رانی و امنیت خلیج فارس را بیش از پیش مختل ساخته و تضمینی وجود ندارد که تهران به پذیرش شروط واشنگتن وادار شود. تجربه‌ی دوره‌ی کارتر نشان می‌دهد فشار بر یک زیرساخت حیاتی ممکن است به‌جای شکستن حکومت، تضاد خارجی را تشدید کرده و هزینه‌ی آن را بر دوش کارگران تاسیسات، ساکنان مناطق ساحلی، کشتی‌رانی تجاری و اقتصادهای وابسته به انرژی خلیج فارس بگذارد.

تا همین لحظه نیز معیشت دریانوردان جزیره خارک و بنادر اطراف آن، همراه با محیط زیست پیرامونش به شکل فاجعه‌باری منهدم است. کوچک‌ترین اقدام نظامی جهت اشغال، موجب گسترده‌تر شدن چنان فاجعه‌ای خواهد شد. وضعیتی که منطق قدیمی سلطه‌گرانه‌ای که مبتنی بر «به زانو در آوردن رقیب با کنترل منابع اقتصادی» آن را نادیده گرفته و تا کنون، تنها سرسام‌آور بودن هزینه‌هایی که متحمل خواهد شد، مانع از انجام آن بوده است و چه بسا در صورتی که شرایط اقتضا کند، آمریکا دست به انجام آن بزند.

بغداد در جست‌وجوی میانجی‌گری میان تهران، واشنگتن و خلیج فارس

دولت عراق می‌کوشد پس از ماه‌ها جنگ منطقه‌ای، جایگاه خود را از «میدان برخورد» به «میانجی» تغییر دهد. پیش‌نهاد بغداد برای برگزاری گفت‌وگو میان ایران و شش کشور شورای هم‌کاری خلیج فارس، ابتکاری دیپلماتیک برای کاهش تنش است؛ اما موفقیت آن به مساله‌ای داخلی وابسته است. این که آیا دولت عراق می‌تواند بر گروه‌های مسلح، مرزها و تصمیم‌های امنیتی قلمرو خود، تسلط یابد یا نه؟ گزارش عرب نیوز^۱ می‌گوید بغداد امیدوار است میزبانی مذاکرات امنیتی و هم‌کاری اقتصادی، نقش عراق را در نظم منطقه‌ای ارتقا دهد. این طرح، هم‌زمان با تلاش علی‌الزیدی، نخست‌وزیر عراق، برای جذب سرمایه‌ی کشورهای خلیج فارس، گسترش هم‌کاری با واشنگتن و حفظ روابط با تهران مطرح شده است. سفر او به آمریکا و استقبال دونالد ترامپ، نشانه‌ای از کوشش بغداد برای ترمیم رابطه با کاخ سفید بود. گزارش فایننشال تایمز^۲ تأکید می‌کند که الزیدی مراقب است نزدیکی به واشنگتن به گسست آشکارش از ایران تعبیر نشود.

این موازنه‌گری، بازتاب ساختار مادی قدرت در عراق است. اقتصاد کشور به صادرات نفت، مسیرهای دریایی و دسترسی به نظام مالی دلاری وابسته است. بسته شدن عملی تنگه‌ی هرمز، بغداد را ناچار کرده صادرات نفت را کاهش دهد و درآمد‌های دولتی را محدود کند. مذاکره با شرکت‌های آمریکایی، از جمله گفت‌وگو درباره‌ی خط لوله‌ای برای دور زدن تنگه‌ی هرمز، نشان می‌دهد که سیاست خارجی عراق مستقیماً با مساله‌ی بازتولید درآمد نفتی و تأمین مالی دولت پیوند خورده است.

واشنگتن با محدود کردن عرضه‌ی دلار به عراق، کوشیده بود نخبان حاکم را از شبکه‌های نزدیک به تهران دور کند. از سوی دیگر، عربستان سعودی، امارات و قطر سرمایه‌گذاری در انرژی و زیرساخت عراق را افزایش داده‌اند. در نتیجه، بغداد نه فقط میان سه قطب، بلکه میان منابع اعتبار، سرمایه و امنیت نیز در حال مانور است.

این در حالی است که اعتبار بغداد نزد دولت‌های عربی با مسایلی جز روابط دیپلماتیک نیز سنجیده می‌شود. کشورهای خلیج فارس از حملات موشکی و پهپادی و فعالیت گروه‌های نزدیک به ایران نگران‌اند و از عراق می‌خواهند مانع استفاده این گروه‌ها از خاک عراق بر علیه‌شان شود. دولت آمریکا نیز پایان فعالیت نیروهای مسلح خارج از کنترل رسمی را شرط تثبیت رابطه امنیتی می‌داند؛ اما همین گروه‌ها، بخشی از موازنه‌ی قدرت داخلی‌اند و برخی از آنان در روند انتخاب نخست‌وزیر نقش داشته‌اند. بنابراین، وعده‌ی خلع سلاح یا ادغام آنان در ساختار رسمی، با مقاومت سیاسی و نهادی روبه‌رو است. میانجی‌گری عراق نیز از همین تضاد آغاز می‌شود. دولت می‌خواهد به‌عنوان بازیگری مستقل ظاهر شود؛ اما استقلال آن میان فشار آمریکا، نفوذ ایران، نیاز به سرمایه‌ی کشورهای خلیج فارس و پراکندگی قدرت مسلحانه محدود شده است. اگر بغداد نتواند تصمیم امنیتی را در داخل یکپارچه کند، نشست منطقه‌ای می‌تواند به نمایشی دیپلماتیک تقلیل یابد. موفقیت آن زمانی به ثمر می‌رسد که عراق بتواند هزینه‌ی رقابت قدرت‌ها را از دوش اقتصاد و جامعه‌ی خود برداشته و مانع تبدیل دوباره‌ی خاک کشور به صحنه‌ای برای تسویه حساب دیگران شود.

1. Chapman, L. (2026, July 18). From battleground to broker? Arab News, p. 3.
2. Jalabi, R. (2026, July 18). Iraqi prime minister wary of upsetting ally Iran as he courts US president in Washington. Financial Times.

حملات متقابل ایران و آمریکا به پل‌ها، نیروگاه‌ها و آب‌شیرین‌کن‌ها

حملات چند شب متوالی آمریکا به جنوب ایران از محدوده‌ی پایگاه‌ها، سامانه‌های پدافندی و مراکز نظامی فراتر رفته و پل‌ها، خطوط راه آهن، تاسیسات بندری و شبکه‌های لجستیکی را دربر گرفته است. هم‌زمان، حملات ایران به نیروگاه و آب‌شیرین‌کن کویت نشان می‌دهد که جنگ به مرحله‌ای رسیده که شریان‌های مادی تولید و تجارت به میدان نبرد تبدیل شده است.

فرماندهی مرکزی آمریکا اعلام کرده است که در ششمین و سپس هفتمین شب متوالی عملیات، ده‌ها هدف ایرانی را مورد حمله قرار داده است. بنا بر روایت رسمی واشنگتن، اهداف شامل سامانه‌های مراقبت ساحلی، مواضع پدافند هوایی، زیرساخت‌های لجستیکی نظامی و امکانات دریایی بوده‌اند. مقام‌های آمریکایی عملیات را بخشی از تلاش برای «تضعیف مداوم توانایی‌های نظامی ایران» و محدودسازی قدرت تهران در زمینه‌ی کنترل تنگه‌ی هرمز معرفی کرده‌اند.

روایت‌های منتشر شده در رسانه‌های ایرانی، دامنه‌ی متفاوتی از خسارت را نشان می‌دهند. بر اساس این گزارش‌ها، دو پل در استان هرمزگان، جاده‌ها و خطوط راه آهن در امتداد ساحل جنوبی، یک ایستگاه راه آهن در نزدیکی پایگاه دریایی بندرعباس، تاسیساتی در بندر چابهار و زیرساخت‌هایی در فرودگاه ایرانشهر هدف قرار گرفته‌اند.

آمار قربانیان یک‌دست نیست. تلویزیون دولتی ایران از کشته شدن دست کم هفت نفر در حمله به پل‌ها خبر داده، در حالی که خبرگزاری جمهوری اسلامی شمار کشته‌شدگان حملات پنج‌شنبه شب و صبح جمعه را هشت نفر و تعداد مجروحان را ۲۰ نفر اعلام کرده است. معاون وزارت بهداشت ایران نیز به واشنگتن پست گفته از زمان از سرگیری جنگ، ۳۸ نفر کشته و بیش از ۴۰۰ نفر زخمی شده‌اند. او میان نظامیان و غیرنظامیان تفکیکی قایل نشده است.

حمله به پل، راه آهن و بنادر نشان دهنده‌ی تغییراتی در منطق جنگی واشنگتن است. هدف اعلامی از انهدام صرف نیروی رزمی یا تجهیزات نظامی، آشکارا به مختل کردن شبکه‌ای که نیرو، کالا، سوخت، قطعات و مواد اولیه را جابه‌جا می‌کند، منتقل شده است. در زبان نظامی، این شبکه «ظرفیت لجستیکی» نامیده می‌شود؛ اما از منظر اقتصاد سیاسی، دستگاه گردش سرمایه و شرط ادامگی تولید در مقیاس اجتماعی است.

سرمایه فقط در کارخانه و ماشین‌آلات مستقر نیست. تمام اجزای شبکه‌ی حمل‌ونقل نیز بخش‌هایی از سرمایه ثابت اجتماعی‌اند که زمان گردش کالا را کاهش داده و مناطق تولید را به بازار متصل می‌کنند. تخریب یک پل ممکن

است حرکت یک ستون نظامی را دشوار کند؛ اما هم‌زمان وسایل نقلیه‌ی انتقال کالا را نیز متوقف یا منحرف می‌کند. از این رو، حمله به زیرساخت حمل‌ونقل ضربه‌ای هم‌زمان به ظرفیت نظامی دولت و سازمان مادی اقتصاد است.

این پیوند دوگانه به دولت مهاجم امکان می‌دهد که تقریباً هر زیرساخت عمومی را با استناد به کاربرد احتمالی نظامی در فهرست اهداف قرار دهد. پل می‌تواند برای انتقال خودروهای نظامی استفاده شود. بندر می‌تواند تجهیزات وارد کند. راه‌آهن

ممکن است سرباز جابه‌جا کند و برج مراقبت دریایی می‌تواند بر تردد کشتی‌ها نظارت داشته باشد. اما اگر کاربرد احتمالی یا مقطعی نظامی برای مشروعیت بخشیدن به تخریب کافی باشد، مرز میان هدف نظامی و تاسیسات عمومی، چنان‌چه اکنون اتفاق افتاده، عملاً از میان می‌رود.

این همان کارکرد سیاسی مفهوم «زیرساخت دوکاربردی» است. چنین مفهومی رابطه‌ی متناقض میان زندگی مدنی و سازمان نظامی را به سود منطق جنگ حل می‌کند. دولت و ارتش از شبکه‌های عمومی استفاده می‌کنند و همین استفاده، به دلیلی برای هدف‌گیری کل شبکه تبدیل می‌شود. در نتیجه، ساختاری که با کار اجتماعی و منابع عمومی ایجاد شده است، با توجیه استفاده‌ی دستگاه نظامی، در معرض انهدام قرار می‌گیرد. توجیهی که ممکن است کاملاً بی‌اساس باشد و نیرویی که پیش‌تر هزینه‌ی ساخت آن را پرداخته بوده، بار دیگر هزینه‌ی تخریب و بازسازی آن را خواهد پرداخت.

دونالد ترامپ پیش از این تهدید کرده بود برای واداشتن تهران به پذیرش توافقی که جنگ را «برای همیشه» پایان دهد و مانع دست‌یابی ایران به سلاح هسته‌ای شود، زیرساخت‌های غیرنظامی را نابود خواهد کرد. حملات اخیر را نمی‌توان جدا از این تهدید بررسی کرد. اعلام آشکار تخریب امکانات عمومی، گواهی بر این است که هدف عملیات تنها کاهش توان رزمی نبوده و افزایش هزینه‌ی مادی ادامه مقاومت و تغییر محاسبات حکومت از طریق فرسایش بنیان‌های اقتصادی آن نیز در نظر گرفته شده است.

این الگو در تاریخ جنگ‌های معاصر بارها به کار گرفته شده است. دولت مهاجم همواره تلاش نموده فاصله‌ی میان حکومت، اقتصاد و جمعیت را حذف کند و کل ظرفیت اجتماعی کشور را بخشی از ماشین جنگی معرفی کند. بدین ترتیب، تخریب بنادر، راه‌ها و تاسیسات اقتصادی به عنوان اقدامی برای کوتاه کردن جنگ توجیه می‌شود. با این حال، این استدلال تناقضی بنیادی دارد. جنگ ظاهراً برای کاهش قدرت دولت انجام می‌شود؛ اما در واقع منجر به نابودی دارایی‌هایی می‌شود که حاصل کار انباشته‌ی جامعه‌اند و در وضعیت جاری، چنین اقدامی، با تضعیف جامعه منجر به تقویت حاکمیت جمهوری اسلامی نیز شده است.



جنگ زیرساختی در دوران پس از پایان حملات نیز روابط طبقاتی را تغییر می‌دهد. بازسازی پل‌ها، بنادر و خطوط راه آهن به منابع مالی، ماشین‌آلات، نیروی کار و قراردادهای بزرگ نیاز دارد. در شرایط تحریم، محاصره و کمبود سرمایه، دولت ناگزیر خواهد بود منابع را از سایر بخش‌ها به بازسازی منتقل کند یا اجرای پروژه‌ها را به پیمان‌کارانی بسپارد که از ویرانی بازار تازه‌ای برای انباشت سرمایه می‌سازند. بنابراین، جنگ افزون بر نابودسازی ارزش‌های مادی موجود، زمینه‌ساز پیدایش یک دور جدید از انتقال منابع

عمومی به شرکت‌های نظامی، ساختمانی، بیمه‌ای و لجستیکی هم می‌شود.

در سوی دیگر منازعه، ایران نیز اعلام کرده است که در واکنش به حملات آمریکا اهدافی را در بحرین، کویت، عمان، قطر و سوریه مورد حمله قرار داده است. مقام‌های کویتی گفته‌اند یک نیروگاه و یک آب‌شیرین‌کن مورد هدف قرار گرفته و آتش‌سوزی به چند مولد آسیب زده است. ارتش کویت هم‌چنین اعلام کرده حمله پهبادی ایران به تاسیسات نظامی موجب زخمی شدن شماری از نظامیان شده است.

حمله به تاسیسات کویت نشان می‌دهد که راه‌برد ایران بر شکستن فاصله میان آمریکا و دولت‌های میزبان پایگاه‌های آن استوار شده است. پیام تهران این است که دولت‌های خلیج فارس نمی‌توانند خاک و امکانات خود را در اختیار عملیات آمریکا قرار دهند و هم‌زمان از پی‌آمدهای جنگ مصون بمانند. این منطق می‌کوشد هزینه‌ی اتحاد با واشنگتن را افزایش دهد و دولت‌های منطقه را به فشار بر آمریکا برای توقف حملات وادارد.

با این همه، تبدیل نیروگاه یا آب‌شیرین‌کن به وسیله اعمال فشار بر دولت میزبان، همان تناقضی را بازتولید می‌کند که در حملات نیز آمریکا دیده می‌شود. دولت مسول استقرار پایگاه خارجی است، اما تاسیسات عمومی به هدف تبدیل می‌شوند. تناقضی که در تمامی ستیزه‌های سرمایه‌داری موجود است و در چنان ساختاری همواره لاینحل باقی خواهد ماند.

در کویت، وابستگی گسترده به تاسیسات آب‌شیرین‌کن اهمیت حمله را دو چندان می‌کند. یکی از کارشناسان نقل‌شده در واشنگتن پست گفته است حدود ۹۰ درصد آب آشامیدنی کویت از فرایند آب‌شیرین‌کنی تامین می‌شود. بنابراین، هدف گرفتن چنین مجموعه‌ای، ایجاد اختلال در سامانه‌ای خواهد بود که کل سازمان شهری و اقتصادی کشور به آن متکی است. مقام‌های کویتی اعلام کرده‌اند آتش مهار شده؛ اما حملات، آسیب‌پذیری ساختاری دولت‌های کوچک خلیج فارس را آشکار کرده است.

این دولت‌ها طی دهه‌ها امنیت خود را بر حضور نظامی آمریکا بنا کرده‌اند. مقر ناوگان پنجم آمریکا در بحرین، پایگاه هوایی العدید در قطر و مجموعه‌ی گسترده‌ی تاسیسات نظامی در کویت و عمان که قرار بوده نقشی بازدارنده داشته باشند، دلیلی برا مورد حمله قرار گرفته شدن کشور میزبان گردیده‌اند. «چتر امنیتی» آمریکا نیز به رابطه‌ای متناقض تبدیل شده است. واشنگتن مدعی حفاظت از متحدان است؛ اما حضور و عملیاتش بخشی از شرایطی است که آنان را به هدف بدل می‌کند.

یکی از تحلیلگران نقل شده در گزارش واشنگتن پست گفته است ایالات متحده از یک سو امنیت فراهم می‌کند و از سوی دیگر، با تصمیم‌های خود کشورهای خلیج فارس را در معرض حمله قرار می‌دهد. این تناقض ناشی از سوءفاهم یا خطای مقطعی نبوده و در ساختار اتحاد نامتقارن نهفته است. دولت‌های منطقه میزبان پایگاه‌اند، هزینه‌ی سیاسی و امنیتی حضور آن‌ها را می‌پردازند؛ اما کنترل نهایی بر زمان، دامنه و هدف عملیات آمریکا ندارند.

انتقال بیش‌تر بار جنگ به مردم ایران با انهدام زیرساخت‌های برق

وزارت انرژی ایران برای نخستین بار، حمله به زیرساخت برق در استان‌های جنوبی را تایید و هر چند مشخص نکرده است کدام نیروگاه‌ها، خطوط انتقال یا تأسیسات توزیع آسیب دیده‌اند، چه میزان از ظرفیت شبکه از دست رفته و تعمیر آن چه مدت طول خواهد کشید، از ساکنان خواسته است مصرف خود را کاهش دهند. این درخواست در میانه گرمای شدید نشان می‌دهد که تخریب ناشی از جنگ اکنون بیش از پیش به خانه‌ها و در امتداد آن به شرایط کار و بازتولید روزانه‌ی نیروی کار منتقل شده است.

با وجود عدم اعلام جزئیات، معنای اجتماعی حمله به شبکه‌ی برق را نمی‌توان تنها با تعداد تأسیسات آسیب دیده سنجید. برق بخشی از زیرساخت بازتولید اجتماعی است. یعنی در زمره‌ی مجموعه امکاناتی که نیروی کار برای زنده ماندن، استراحت، درمان، تغذیه و بازگشت روزانه به محل کار به آن نیاز دارد، قرار می‌گیرد. در جنوب، سرمایه‌ی خانه‌ها، پمپ‌های آب، یخچال‌ها، درمانگاه‌ها و بسیاری از محیط‌های تولیدی به تأمین مستمر برق وابسته‌اند. از این رو، هدف قرار گرفتن شبکه‌ی برق، حمله به زیست مادی کارگران است. کارگران فضای باز، کارگران ساختمانی و بندری، رانندگان، سالمندان، بیماران و ساکنان خانه‌های کم‌کیفیت بیش از دیگران در معرض گرما و اختلال برق قرار دارند.



اثر کمبود برق نیز طبقاتی است. خانوارهای برخوردار می‌توانند از مولدهای برق یا امکان جابه‌جایی موقت استفاده کنند. خانوار مزدبگیر و کم‌درآمد معمولاً چنین امکاناتی ندارد. بنابراین یک ساعت قطع یا کاهش برق برای همه معنای یکسانی ندارد. ممکن است موجب آزدگی محدود گروهی شود و در مقابل، برای گروهی دیگر به خطر سلامت، فساد مواد غذایی، اختلال خواب و کاهش توان کار در روز بعد تبدیل شود.

درخواست عمومی برای «صرفه‌جویی» این تفاوت را پنهان می‌کند. زبان رسمی، بحران زیرساختی را به مجموع رفتارهای فردی مصرف‌کنندگان تبدیل می‌کند. گویی مساله‌ی اصلی آن است که خانوارها کولر یا وسایل برقی کم‌تری روشن کنند. در حالی که کم‌بود موجود، طبق گزارش‌ها، در نتیجه‌ی مصرف ناگهانی مردم پدید نیامده و دست‌کم بخشی از آن به حملات نظامی به زیرساخت‌ها و بخشی دیگر نیز به خطاهای ساختاری خود حاکمیت مربوط است. انتقال تمرکز از عامل تخریب و سازمان توزیع برق به رفتار مصرف‌کننده، مسئولیت بحران را از سطح ساختاری به سطح فردی منتقل می‌کند.

هنوز خبر رسمی‌ای در راستای تایید وقوع خاموشی گسترده یا جیره‌بندی، مخابره نشده است. با این وجود، درخواست از مردم برای کاهش مصرف نخستین علامت انتقال بحران به خانوارهاست. اگر حملات ادامه یابد یا تعمیر شبکه به تعویق بیفتد، صرفه‌جویی داوطلبانه می‌تواند به محدودیت اجباری تبدیل شود. در آن مرحله، مساله‌ی اصلی نه تنها میزان برق موجود، بلکه مناسبات قدرتی خواهد بود که تعیین می‌کند هزینه‌ی کم‌بود را کدام طبقه و کدام منطقه تحمل کند.

فشاری که جنگ بر نیروهای کار دریایی تحمیل می‌کند

هشدار دولت هند به شرکت‌های کشتی‌رانی برای توقف اعزام دریانوردان هندی به کشتی‌های عبوری از تنگه‌ی هرمز، در کنار مرگ ۱۴ تبعه هندی و مفقود شدن دو نفر در جنگ جاری، نشان می‌دهد که تشدید نبرد بر سر مسیرهای انرژی، به تهدیدی مستقیم برای جان و معیشت نیروی کار دریایی تبدیل شده است. وزارت امور خارجه هند اعلام کرده است که از آغاز درگیری‌ها در ۲۸ فوریه، ۱۴ شهروند هندی کشته و دو نفر مفقود شده‌اند. همان گزارش بر این است که دست‌کم هفت کشتی با پرچم هند در خلیج فارس حضور دارند و اداره کل کشتی‌رانی هند به شرکت‌ها دستور داده است تا اطلاع ثانوی، دریانوردان هندی را در کشتی‌هایی که قصد عبور از تنگه‌ی هرمز دارند، به کار نگیرند.

این هشدار در شرایطی صادر شده که گزارش‌های دیگر از کاهش شدید عبور کشتی‌ها، حمله به زیرساخت‌های بندری و زمینی و ورود نیروهای نظامی به کشتی‌های تجاری خبر می‌دهند. تفنگ‌داران دریایی آمریکا نفت‌کش «ین یائو» را که بنا بر گزارش‌ها پس از تغییر نام با عنوان «آژین» فعالیت می‌کرد، در دریای عمان مورد یورش و بازرسی قرار داده‌اند. فرماندهی مرکزی آمریکا نیز مدعی شده که به منظور اجرای محاصره دریایی، چند کشتی تجاری را تغییر مسیر داده یا متوقف کرده است. طبق داده‌های کشتی‌رانی، پس از کنار گذاشتن توافق توسط ترامپ و آغاز حملات پیوسته، تنها شمار اندکی از شناورها از تنگه گذشته‌اند و برخی بازگشته یا فرستنده‌های خودکار شناسایی خود را خاموش کرده‌اند.

در مجادلات میان جمهوری اسلامی و آمریکا، تمرکز بر سر کنترل تنگه و گذار انرژی است. مساله‌ای که به خطری مشخص برای نیروی کار دریایی تبدیل شده که نه تنها مالک کشتی یا تعیین‌کننده‌ی مسیر دریایی نیستند، بلکه حتی در مذاکرات سیاسی هم در نظر گرفته نمی‌شوند. دریانورد ممکن است در کشتی‌ای کار کند که مالکیت آن برای خدمه شفاف نیست و هر آن احتمال تغییر مأموریتش در میانه‌ی سفر وجود دارد. چنان‌چه نفت‌کش مورد یورش قرار گرفته نیز چند بار نام و پرچم خود را عوض کرده است. این مساله نشان می‌دهد که تشخیص مسؤل واقعی و حدود تعهد کارفرما در شرایط جنگی حاضر می‌تواند برای خدمه دشوار باشد.

هشدار اداره کل کشتی‌رانی هند ظاهراً اقدامی برای کاهش خطر جانی است؛ اما پرسش‌های حل نشده‌ای را پیرامون قرارداد و درآمد دریانوردان ایجاد می‌کند. پرسش‌هایی از قبیل این که «آیا توقف اعزام با پرداخت دست‌مزد همراه است؟»، «آیا شرکت‌ها موظف‌اند هزینه‌ی بازگشت خدمه را بپردازند؟» «پوشش بیمه‌ی جنگی شامل مرگ، جراحت، بازداشت و از دست رفتن درآمد می‌شود؟» «آیا دریانورد می‌تواند بدون خطر اخراج یا ثبت سابقه‌ی منفی، از ورود به منطقه جنگی خود داری کند؟» تا کنون به هیچ یک از این پرسش‌ها پاسخ مشخصی داده نشده است.

این سکوت نشان می‌دهد که ساز و کار توزیع خطر تا چه اندازه نامتقارن است. دولت‌ها درباره‌ی باز یا بسته بودن تنگه‌ی هرمز و شرکت‌ها و بیمه‌گران درباره‌ی ادامه سفر و پوشش خطر تصمیم می‌گیرند؛ اما مخاطرات جسمی بر دوش خدمه‌ی کشتی‌ها قرار گرفته است. در اوضاع و احوال کنونی، اگر عبور و مرور کشتی‌ها کاهش یابد، ممکن است بخشی از نیروی کار با تعلیق سفر، کاهش شیفیت یا بی‌کاری موقت روبه‌رو شوند. اگر سفر ادامه پیدا کند نیز همان کارگران در معرض حمله، بازرسی نظامی، توقیف و مرگ قرار می‌گیرند.

بنابراین، تشدید جنگ در تنگه‌ی هرمز، بحران پیش‌تر موجود در میان کارگران دریایی را بیش از پیش گسترده کرده است. معیار مسولیت دولت‌ها و شرکت‌های کشتی‌رانی نیز نباید فقط ادامه‌ی عبور کشتی‌ها یا تغییر قیمت انرژی باشد؛ بلکه خسارت جانی و مالی وارده بر دریانوردان نیز باید در نظر گرفته شده و این حق برای آنان لحاظ شود که بدون اخراج، قطع دست‌مزد یا قرار گرفتن در فهرست سیاه شرکت‌ها، از چنین سفرهایی خودداری کنند. وضعیتی که بدون تشکیل اتحادیه‌های بین‌المللی کار دریایی امکان پذیر نخواهد بود.

روزنامه

يكشنبه ۲۸ تیر ۱۴۰۵ شماره ۴/۱ ۱۹ ژوئیه ۲۰۲۶

سردبیر: محمدرضا کریمی

راه‌های ارتباط با روزنامه:

سایت: <https://www.ruzname.org>

تلگرام: https://t.me/RUZNAME_4

اینستاگرام: https://www.instagram.com/ruzname_4

ایمیل: RUZNAME2@gmail.com